

مقدمه

جهانی که در آن زندگی می‌کنیم گردهم‌پیافته‌ای است از نکات مثبت، خوب و ارزشمند و نیز موارد منفی، بد و ضد ارزشی. این تضاد، بشر را در طول تاریخ همراهی کرده است و به نظر می‌رسد که در قرن بیست و یکم، به سوی تشدید و بحران‌آفرین شدن آن می‌رویم. روزی نیست که خبرهای جاری را برانداز کنیم و صحبت از مرگ، جنگ، کشتار، فقر، آوارگی، قحطی، «همه‌گیری»^{۱۱۲}، تخریب محیط زیست، رشد نژادپرستی و امثال آن به گوشمان نرسد. صدها خبر منفی روزانه، که همانند موجی از آسیب، ضرر و تخریبی است که به طور ملموس، از چشمه‌سارها و چاه‌های آب رو به خشکی روستاهای کوچک و دورافتاده‌ی کشورهای آفریقایی شروع می‌شود و با عبور از آبراه‌های انباشته از زباله و



تصویر ۱- حاشیه‌نشینی در شهر بمبئی در هند
(eco-business.com)

میکروب مناطق پرجمعیت حاشیه‌نشین شهر بمبئی در هند، به رودخانه‌های سین و تایمز که از قلب پاریس و لندن می‌گذرند- در جریان هستند. توجه جدی هر عضوی از ساکنان کره‌ی زمین به این که در این سیاره چه می‌گذرد، از این پس، نه فقط

مهم، که اضطراری است؛ چرا که وقتی به انباشت مشکلات، بحران‌ها و فجایع می‌نگریم، درمی‌یابیم که، شوربختانه، با سرعتی که به ضربی تصاعدی مجهز شده، بشریت در سراشیبی تند سقوط قرار گرفته است. در انتهای این شیب تند، محو تمدن بشر و یا شاید، خاموش شدن حیات در کره‌ی زمین در انتظارمان خواهد بود.^{۱۱۳}

^{۱۱۲} Pandemic

^{۱۱۳} خطرهای ناشی از تغییرات اقلیمی در کمین حتی سبزترین مناطق جهان نشسته است. طبق یک بررسی علمی، آتش سوزی‌های ناشی از گرمایش زمین از این پس می‌توانند هر سال و در هر فصلی رخ دهند، چرا که افزایش حرارت زمین به اندازه‌ی کافی جنگل‌های خشک برای این منظور مهیا کرده

در ورای تنوع دیدگاه‌ها نسبت به «مشکلات جهانی»،^{۱۴} دو نوع واکنش روانی-فلسفی در قبال این وضعیت وخیم برجسته است:

برخی می‌گویند که، اگر تمدن بشر از کره‌ی زمین محو شود به هیچ کجای عالم بزرگ برنمی‌خورد و هیچ فاجعه‌ای متوجه سایر تمدن‌های احتمالی کرات دیگر در کهکشان راه شیری و فراتر از آن نمی‌شود. این افراد، با در نظر گرفتن بزرگی عالم و کوچکی زمین و انسان روی آن، این ادعا را، در نوعی از سرخوردگی روانی و قضا و قدرگرایی فلسفی،^{۱۵} عنوان می‌کنند. این سر جای خود.

اما از آن سوی، یک نگاه انسان‌محور می‌گوید که این موجود هوشمند، بر روی این سیاره‌ی زیبا، شانس عظیمی را برای تجربه کردن راه‌های تحول و «تکامل»^{۱۶} بی‌نظیر در عالم بزرگ داشته و دارد که حیف است آن را از دست دهد. این نگاه دوم، برعکس نگاه تقدیرگرای نخست -که نبود انسان را معادل صفر درجه‌ی اهمیت در عالم می‌داند-، یک نگرش فعال و دخالتگر است که نمی‌خواهد به راحتی، تسلیم قضا و قدر، یا چیزی شبیه آن شود.

نگاه ناامید فلسفی، انسان را ناچیزتر از آن می‌داند که در سطح عالم بزرگ، به حساب آید تا بخواد، با بود یا نبود خود، تأثیری بر آن، یا اهمیتی در آن، داشته باشد. به همین دلیل، صاحبان این نگاه، وقتی حجم و عمق بحران‌های بشری را می‌بینند، به صورت منفعل، فاتحه‌ای بر نوع و تاریخ بشر خوانده و آن را نوعی نابودی غیر قابل گریز و حتمی

است. گزارشی زیر این موضوع را در مارس ۲۰۱۹ در مورد ایالت کالیفرنیا آمریکا مطرح می‌کرد* و درست در سپتامبر ۲۰۲۰، بدترین آتش سوزی‌های تاریخ آمریکا در این ایالت و دو ایالت دیگر آمریکا رخ داد و خسارات و تلفات وحشتناکی به بار آورد.** کمتر کسی است که این آتش سوزی‌های بی‌سابقه و پرخسارت را ناشی از تغییرات اقلیمی نداند. آیا این آغازی برای پایان است؟

* [bbc.com/news/science-environment-47444463](https://www.bbc.com/news/science-environment-47444463)

** [bbc.com/news/world-us-canada-54128872](https://www.bbc.com/news/world-us-canada-54128872)

¹¹⁴ Global issues

¹¹⁵ Philosophical Fatalism

¹¹⁶ واژه‌ی «تکامل»، در سراسر این کتاب، به معنای «بهینه‌سازی» (improvement) شرایط وجودی انسان است که در یک سیر تدریجی و بی‌پایان، دارای بارقه‌ی مشخص مادی، ارادی، غیرجبری و نسبی است.

می‌دانند. برای این افراد، تا نقطه‌ی نابودی «حتمی»^{۱۱۷} و ناپدید شدن نوع بشر از کره‌ی زمین، فقط موضوع زمان است، مگر آن که معجزه‌ای رخ دهد و «مسیح» نجات‌بخشی ظهور کند. برای این افراد، ناتوانی انسان مبرز است و نابودی یا بقای او در دست عواملی است که از اراده‌ی وی درمی‌گذرند.

اما نگاه امیدوار، انسان را موجودی پُربها، خلاق و مداخله‌گر می‌داند و به دلیل ارزش موجود بشری، پیشنهاد برخوردی متفاوت و رفتاری فعال می‌دهد. در این باور، مداخله‌گری، ابزاری برای گرامیداشت و اعتلای ارزش انسان تلقی می‌شود و بشر، سرنوشت خود را در دست دارد: هم بدترین و هم بهترین آن را. در این نگاه، انسان منتظر آینده‌ی خود نمی‌شود، آن را به همت خویش می‌سازد و جهانی را که می‌خواهد بنا می‌کند. اگر به موارد بینابینی این دو نظر در این جا نپردازیم، پرسش مطرح شده این است که کدام یک از این دو نگاه به واقعیت نزدیکتر هستند؟ آیا انسان به راستی خود را محکوم به نابودی و محو از صفحه‌ی سیاره‌ی زمین کرده است؟

به واسطه‌ی کشفیات علم، ما دریافته‌ایم که هستی، به راستی بزرگ است و زمین، به راستی کوچک. اما همان علم به ما می‌آموزد که همه چیز «نسبی»^{۱۱۸} است. آری، کره‌ی



زمین، به طور مثال، در مقابل سیاره‌ی مشتری -که یکی دیگر از کرات منظومه‌ی شمسی است- بسیار کوچک است،^{۱۱۹} اما آیا این کوچکی، معادل حقارت، ناچیزی و بی‌اهمیتی هم است؟

¹¹⁷ Unavoidable / Certain

¹¹⁸ Relative

¹¹⁹ مشتری پنجمین سیاره‌ی منظومه‌ی شمسی است و می‌تواند ۱۳۰۰ کره‌ی زمین را در خود جای دهد. جرم آن ۳۱۸ بار بیشتر از جرم کره‌ی زمین و قطر آن ۱۱ برابر قطر سیاره‌ی ماست. منبع:

مشتری_(سیاره) [fa.wikipedia.org/wiki/مشتری_\(سیاره\)](https://fa.wikipedia.org/wiki/مشتری_(سیاره))

زمین ما، در عین حال، در مقابل برخی دیگر از سیارات در منظومه‌ی شمسی و یا فراتر از آن، بزرگتر است. (تصویر شماره ۲) پس، قد و قواری سیاره‌ی ما، مطلق کوچک، یا مطلق بزرگ، نیست؛ اما آن چه بحث ابعاد زمین را در گستره‌ی عالم به حاشیه می‌راند، کیفیت حاصل شده در این سیاره است. زمین، به واسطه‌ی تصادفات فیزیکی، در جایی قرار گرفته که از حرارت مناسب ساطع شده‌ی ستاره‌ی خورشید، برای شکل بخشیدن به حیات برخوردار شده است. به عبارت دیگر، شرایط ظهور موجود زنده در زمین، یک تصادف آن قدر نایاب است که آن را به یک پدیده‌ی کم نظیر و ارزشمند تبدیل می‌کند.^{۱۲۰} ما حداقل در منظومه‌ی شمسی، یعنی میان سیاراتی که به دور ستاره‌ی خورشید می‌چرخند، نمونه‌ی دیگری از سیاره‌ای با این شرایط ایده آل، برای تولد بخشیدن به موجودات زنده، تا به این جا سراغ نداریم. در منظومه‌های دیگر نیز هنوز اطلاعی در دست نیست، هر چند که احتمال آن کم نیست.^{۱۲۱}

اما علاوه بر این، یک موضوع دیگر است که ما را تشویق می‌کند جایگاه زمین را دست کم نگیریم؛ آن این که، در میان موجودات زنده‌ی شکل گرفته بر روی زمین، یکی از آنها دارای عنصر نایابی به اسم «هوش»^{۱۲۲} شده است. هوش، در این جا، به معنای توان دخالت هدفمند در طبیعت و تصادفات درون آن است. هوش، خود زائیده‌ی تصادف است، اما

^{۱۲۰} اخترشناسان دریافته‌اند که بسیاری از ستاره‌هایی که از قلب منظومه‌ی شمسی به بیرون پرتاب می‌شوند، به واسطه‌ی خصلت کم‌فلزی خود، دچار دَوَران‌هایی هستند که، به دلیل چرخه‌های معدودی از ذوب اتمی در درونشان، دارای رفتارهای غیر قابل پیش‌بینی بیشتری می‌باشند؛ این در حالیست که، ستاره‌ی خورشید، به دلیل غنای بیشتر فلزات در آن و سنگینی خود، در حول محور مرکز منظومه، با یک سرعت و الگوی قابل پیش‌بینی‌تر حرکت می‌کند. همین امر می‌تواند توضیح‌دهنده‌ی این باشد که یکی از سیارات آن، به برکت وجود این نظم نسبی در حرکت دَوَرانی خورشید، شانس این را یافته است که، در یک بازه‌ی بیش از ۴ میلیارد سال، شرایط مناسب برای کسب دمای لازم و ظهور حیات را، با شکل‌گیری اتمسفر و وجود حرارت کافی، پیدا کند. منبع:

rt.com/news/486291-milky-way-catapulting-stars

^{۱۲۱} دانشمندان گفته‌اند که احتمال دارد بیش از ۳۶ تمدن هوشمند دیگر در مجموعه‌ی کهکشان راه شیری - که خورشید و زمین نیز بخشی از آن هستند - وجود داشته باشد. منبع:

rt.com/news/491872-36-civilizations-milky-way

¹²² Intelligence

در عین حال می‌تواند بر روند برخی تصادف‌های هستی مسلط شود و آن‌ها را به خدمت گیرد.^{۱۲۳}

از این زاویه می‌بینیم که، در کره‌ی زمین، یک اتفاق میمون و مبارک و کمیاب رخ داده است.^{۱۲۴} و آن این که، عالم، با همه‌ی بزرگی خود، موجود کوچکی را پدید آورده که قادر است ساز و کارهای آن را کشف و با بهره‌گیری از فن‌آوری خود، حتی آنها را دستکاری کند. این توان مداخله‌گری، نزد میلیاردها پدیده‌ی دیگر تولید شده از تصادفات، در جهان بزرگ، وجود ندارد. در حالی که احتمال حضور موجوداتِ هوشمند دیگر در عالم کم نیست، بسیاری از سیارات، اجرام و ستارگان، فاقد هرگونه قدرتی، برای رقم زدن به سرنوشتی متفاوت از آن چه قانونمندی‌های مبتنی بر تصادفات کیهانی برایشان در نظر می‌گیرند، هستند. زمین و انسان اما یک استثناء است. حداقل، تا زمانی که ما موجود

^{۱۲۳} به این ترتیب، در «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» تعریفِ هوش به توانایی باز می‌گردد که از طریق آن می‌توان با درکِ چگونگیِ عملِ زنجیره‌های علت و معلولی، تجمیع و ترکیب‌های تازه‌ای را برای ایجاد تغییرات مطلوب پیدا کنیم.

^{۱۲۴} طبق پاره‌ای از محاسبات، شکل‌گیریِ حیاتِ هوشمند در زمین و کراتِ شبیه به زمین، به یک بازه‌ی ۵ میلیارد ساله نیاز دارد. نکته‌ی اساسی در این میان این که، اگر بشر برای یافتن تمدن‌های هوشمند دیگر در سایر کراتِ منظومه‌ی شمسی - که تعداد آن‌ها به طور نظری ۳۶ مورد محاسبه می‌شود - اقدام نکند، خطرات جدی متوجه آینده‌ی انسان روی زمین است و از این حیث، ضرورت یک انقلاب تمدنی (civilizational revolution) مطرح می‌شود. این انقلاب باید ما را، قبل از آن که به طور مادی دیر باشد، برای تماس و تعامل با سپهرهایی فرازمینی آماده سازد؛ زیرا که بعید نیست، در نبودِ این تعاملِ مفید با موجوداتِ هوشمند دیگر، در نبودِ دسترسی به منابعِ سایر سیارات و یا، در نبودِ یک تحولِ کیفی سراسری در زمین، نوع بشر خود را محکوم به نابودی کرده باشد. این جا بحث مهم و استراتژیکِ «مدیریت بقا» (survival management) در سطح سیاره‌ی زمین مطرح است. «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» - که در این کتاب به تدریج تشریح و معرفی می‌شود - گامی است در راه تسلیح این استراتژیِ مدیریتی به یک زیربنای فکری و فلسفیِ «عینی‌گرا» (objective) و «کارا» (efficient)؛ البته به شرط آن که بتوان آن را با موفقیت تکمیل کرد و تکوین بخشید. این جا یک بار دیگر فرصتی است که نگارنده به اهمیت یک کار فلسفی برای آغازِ تغییرِ اجتماعی بنیادین در جهان اشاره کند و این که، دلیل پرداختن یک غیروفیلسوف به فلسفه، در این کتاب، شاید، از دل همین درکِ ضرورت برآمده باشد.

independent.co.uk/life-style/gadgets-and-tech/news/alien-civilisation-home-galaxy-intelligent-life-form-planets-a9566061.html

دیگری - که به اندازه‌ی آدمی هوشمند یا باهوش‌تر باشد- را ملاقات نکنیم، انسان، این جایگاه «خاص»^{۱۲۵} را - در معنای نسبی آن- برای خود محفوظ نگه می‌دارد.^{۱۲۶} پس، اهمیت دادن به حیات روی کره‌ی زمین تا این جا از سه دلیل تغذیه می‌شود:

- کره‌ی زمین از موقعیت استثنایی در میان بسیاری از سیارات دیگر برخوردار است.

- سیاره‌ی زمین زاینده‌ی حیات و موجودات زنده‌ی گوناگون بوده است.

- زمین دربرگیرنده‌ی انسان، به عنوان موجود زنده‌ی هوشمند، بوده است.

بدیهی است که، وقتی به شمار عظیم کهکشان‌ها و ستاره‌ها و سیارات نگاه می‌کنیم، این مسلم جلوه می‌کند که بتوان موقعیت مشابه زمین را در بسیاری از نقاط دیگر فضا نیز کشف کرد، در این تردیدی نیست؛ اما به این دلیل نیست که ما باید، نسبت به امکان از میان رفتن حیات بشر هوشمند و موجودات زنده‌ی متنوع و نیز، موقعیت زندگی‌زای کره‌ی زمین، منفعل برخورد کنیم. این جا در زمین، به واسطه‌ی تصادفات در هستی، یک موقعیت منحصر به فرد شکل گرفته و موجودی تولد یافته که قادر است، با به چالش کشیدن^{۱۲۷} بسیاری از قانونمندی‌های طبیعی، بستر پدید آورنده‌ی خود را، با هوش و کنجکاوی خویش، کشف کند، قانونمندی‌های حاکم بر آن را بیرون بکشد و در آن‌ها دخالت کند. آیا این یک تصادف نادر و جالب نیست؟ آیا ارزش آن را ندارد که به حفظ و نگهداری آن پردازیم و آن را «تکوین»^{۱۲۸} بخشیده به سمت «تکامل»^{۱۲۹} و «تعالی» ببریم؟ در یک

¹²⁵ Specific / Unique

^{۱۲۶} این که همین جایگاه خاص انسان را «نسبی» معرفی می‌کنیم برای این است که مبدا با نوعی از «انسان‌محوری» کاذب، زمینه‌چینی برای تحمیل ظلم و درد و رنج بر سایر موجودات زنده را فراهم و توجیه کرده باشیم.

^{۱۲۷} منظور از «چالش کشیدن» (challenging)، در این جا، «درافتادن» و «مقابله کردن» با طبیعت نیست؛ منظور، فهم قانونمندی‌های حاکم بر تصادفات هستی و تغییر آن‌ها به سمت مسیرهای مطلوب خویش است؛ امری که نزد میلیون‌ها موجود زنده‌ی دیگر زمین ممکن نبوده است.

¹²⁸ Development

^{۱۲۹} در تمام طول کتاب واژه‌ی «تکامل» را معادل «تحول رو به پیشرفت» (progressive evolution) مورد استفاده قرار دهیم. «تکامل» در این جا به معنای روند بهینه شدن بی پایان است.

کلام، آیا ارزش ندارد که مانع از نابودی و محو چنین موقعیت استثنایی و موجود دارای چنین پتانسیلی عظیم شویم؟

اگر روزی بشر به کشف تمدن‌های متعدد همانند خود و یا پیشرفته‌تر از خود نائل شود، شاید و فقط شاید، نگاه بدبینانه‌ی فلسفی، برای کم اهمیت تلقی کردن محو بشریت، جای و جایگاهی پیدا کند؛ در آن صورت، توجیه این خواهد بود که "جای نگرانی نیست، تمدن‌های دیگری، بهتر از ما، در کرات دیگر هستند و حیات هوشمند را ادامه می‌دهند، ما باشیم یا نباشیم، اهمیتی ندارد". اما در حال حاضر، بر چنین نگاهی، دو ایراد عمده وارد است: نخست این که ما هنوز چنین تمدن‌هایی را با یقین علمی کشف نکرده‌ایم تا به وجود آنها دل خوش کنیم و آماده‌ی سقوط (داوطلبانه!) در دره‌ی نابودی بدبینانه برخی شویم! و دوم این که، حتی اگر این تمدن‌ها را پیدا کنیم، چه دلیلی دارد که سیاره‌ی زمین و تمدن بشری خود را یکی از آنها ندانیم و برای خویش، هیچ سرنوشت دیگری جز محو و انقراض تصور

بهینه‌گی نیز امری قابل تفسیر است، اما در این متن به معنای تسهیل و تقویت سازوکارهای فنی پویش ماده است برای دستیابی به شکل‌ها یا کارکردهای بیشتر و قویتر برای تامین بقای خویش. پس، هیچ معنای غیرمادی از این واژه، که واجد «پیام»، «رسالت»، «جبر»، «سرنوشت»، «غایت» و امثال آن باشد، مورد نظر نبوده است. توضیح دهیم که برداشت برخی، مبنی بر انتساب «تکامل» به «جبر» ماده و هستی، نوعی تفسیر به رای ساخته‌ی ذهن انسان است. در طبیعت، ماده ممکن است پیچیده‌تر شود و به واسطه‌ی آن، در قالب پدیده‌های مشخص، خود را قویتر، سریعتر و گسترده‌تر حفظ کرده، توسعه داده و متحول سازد؛ اما این پیچیدگی فزاینده، هیچ ربطی به مفهوم انسان ساخته‌ی «تکامل» ندارد. ماده، برای «بهتر شدن» این کار را نمی‌کند، چرا که فاقد شاخص مقایسه‌ای برای ارجحیت‌دهی و انتخاب ارزشی است. «بهتر» یک ابزار ارزشیابی و پرداخته‌ی ذهن انسان است؛ هستی تنها بر مبنای ویژگی‌های فنی ماده حرکت می‌کند و نه بر اساس هیچ نوع سنجشگری ارزش‌مدار. هر مفهومی که بارقه‌ی ارجحیت و گزینش سلیقه‌ای را مطرح کند، با خود، دخالت هوش انسانی یا موجود شبه انسانی را دارد. هوش یک موجود هوشمند، بنا بر یک دستگاه نظری تعریف شده، باید به کار گرفته شود تا گزینه‌ها سنجیده و اندازه‌گیری شوند و یکی را به عنوان «بهتر» از دیگری بپسندد. اما قانونمندی‌های هستی - که بر مبنای تصادف به پیش می‌روند - چنین فرایند گزینشی ندارند و به صرف مناسب بودن فنی اجزاء و شرایط، تجمیع و ترکیبی از عناصر و عوامل محیطی شکل می‌گیرد و از دل آن، پدیده‌ای تولد می‌یابد، بدون آن که بررسی، انتخاب، ارزشیابی یا ارجحیت‌دهی صورت گرفته باشد. ماده، گزینش نمی‌کند، عمل می‌کند؛ این هوش است که پیش از عمل، گزینش می‌کند. در این مورد، در طی فصول کتاب، به تدریج بیشتر توضیح خواهیم داد.

نکنیم؟ چرا کاری نکنیم که ما هم، همدیف آنها، در میان پیشرفته‌ترین، پایدارترین و هوشمندترین تمدن‌های عالم بزرگ، قرار داشته باشیم و با آنها برای ساختن آبرتمدن‌های بی‌نظیر «بین سیاره‌ای»^{۱۳۰} همکاری کنیم؟

این جاست که، با مشاهده‌ی چشم انداز‌هایی از یکسو تا این حد تسلیم‌طلبانه و سیاه و از آن سوی، تا آن حد اراده‌گرا و زیبا و امیدآفرین، می‌بینیم چگونه، به عنوان عضوی از جامعه‌ی بشری و ساکن کره‌ی زمین، نوعی بار سنگین وظیفه‌ی ناشی از درک متفاوت و دورنگر از شرایط وجودی بشر بر دوشمان سوار می‌شود.^{۱۳۱} این درک متفاوت، موقعیت ارزشمند و به معنای نسبی کلمه، «استثنایی»^{۱۳۲} کره‌ی زمین را روشن ساخته و برایمان «آگاهی»^{۱۳۳} پدید می‌آورد. آگاهی یعنی قدرت تشخیص درست منافع جمعی؛ این جا نیز، منافع جمعی ما، به عنوان ساکن کره‌ی زمین و عضو جامعه‌ی بشری مطرح است. اما، منافع زمین و بشریت در چیست؟

می‌بینیم این آگاهی -یا همان قدرت تشخیص منافع جمعی- ما را دعوت می‌کند که علاوه بر احوال خود، به فکر زمین و بشر باشیم؛ برای این منظور، هر جنبه‌ای از موضوع را که لازم است باید مورد توجه قرار دهیم. اما، میان شکل‌گیری این آگاهی در ذهن ما و تبلور بخشیدن به ضرورت‌های عملی ناشی از آن، فاصله‌ای زیاد است. آگاهی، پدیده‌ای نظری و پیروی از آگاهی، امری عملی است. آن چه ما لازم داریم، اقدام مشخص، برای پاسخ دادن به آگاهی در مورد ضرورت حفظ زمین و بشریت است؛ آگاهی به تنهایی کافی نیست، لیکن، کنش بدون آگاهی نیز نجات‌بخش و مفید نخواهد بود.

حلقه‌ی گمشده‌ی میان آگاهی و عمل امریست که بتواند اولی را، از شکل نظری خود، به تدریج، به قالب‌های کنشگرا هدایت کند تا از دل آن، راه حل و برای راحل‌ها، «طرح‌های اجرایی»^{۱۳۴} مشخص بیرون بکشد. این حلقه‌ی گمشده، یک خط راهنماست که به ما

¹³⁰ Interplanetary

^{۱۳۱} به قول شاعر بزرگ ایرانی احمد شاملو: "انسان، دشواری وظیفه است".

¹³² Exceptional

^{۱۳۳} در تمام طول کتاب واژه‌ی «آگاهی» (Awareness / Consciousness) را به معنای «قدرت تشخیص درست منافع جمعی» به کار می‌بریم.

¹³⁴ Operational projects

می‌گوید، چرا و چگونه می‌توانیم زمین و بشریت را از مسیر خودتخریب‌گری و ویرانسازی نجات دهیم.^{۱۳۵} این خط راهنما را «جهان بینی»^{۱۳۶} می‌نامیم.^{۱۳۷}

جهان بینی

انسان برای زیستن نیاز به فهمیدن دارد. فهم سامان یافته را «جهان بینی» می‌نامند. جهان بینی عبارت است از چارچوب‌هایی که از طریق آن به جهان، جامعه و آدمی نگاه و در قبال آن‌ها رفتار می‌کنیم. هر انسانی -چه بداند و چه نداند- دارای نوعی از جهان بینی است. در معنای ساده‌ی خود، هریک از ما، برای تعامل با طبیعت، سایرین و خودمان، مجهز به یک چارچوب فکری هستیم که محصول زندگی، تربیت و برخی گزینش‌های فکری فردی ماست. این چارچوب -به نوعی- همان جهان بینی است.

جهان بینی‌هایی که خود به خود ساخته و پرداخته شده‌اند، به طور لزوم، از انسجام درونی یا یک منطق همگون گلی در اجزایشان برخوردار نیستند؛ اینها، مجموعه‌هایی بناشده از شنیده‌ها و دیده‌ها هستند که مغز، پردازش کرده و ذهن، برخی نتیجه‌گیری‌های کلی و کمابیش قابل تعمیم را از آن بیرون کشیده است. این نتیجه‌گیری‌ها، به واسطه‌ی پراکندگی

^{۱۳۵} تمدن بشری با روند کنونی محکوم به فناست، مگر آن که بتوانیم، با یک انقلاب تمدنی -که قدری دورتر به طور مفصل به آن خواهیم پرداخت- خود را، از قید و بندهایی که با دست خویش ساخته‌ایم، رها کرده و ضمن استفاده‌ی پایدار از منابع طبیعی موجود و بازسازی عقلانی آنها، فرصت لازم را برای دستیابی به منابع جدید زمینی و فرازمینی و نیز، حتی ارتباط با تمدن‌های هوشمند دیگر پیدا کنیم. در این باره نگاه کنید به ضمیمه‌ی شماره‌ی (۵۴) تحت عنوان: «آن چه در انتظار جهان امروز است اگر..».

136 Worldview

^{۱۳۷} در این جاست که ضرورت پرداختن به یک «فلسفه‌ی نظام‌مند» (philosophy systematic) را، که در پیشگفتار کتاب به آن اشاره کردیم، حس می‌کنیم. فلسفه‌ای که بتواند، با تکیه بر هستی‌شناسی، به پرسش‌های بنیادین فکر و زندگی بشر پاسخ دهد و از این طریق، به مثابه راهنمای کلی حرکت آدمی عمل کند: دستمایه و درونمایه‌ای برای ساختن یک جهان بینی موثر، واقع‌گرا، کاربردی، عقلانی و اخلاقی. ترکیبی از فلسفه و علم -که در یک روش‌شناسی (methodology) بدیع و کارآمد- به خدمت بشر درآیند و زمینه‌ساز تغییراتی مهم و ژرف در شرایط تاریخی-وجودی (historical-existential conditions) انسان شوند.

منابع و تنوع روش‌های شکل‌دهنده‌ی آنها، ممکن است از انسجام ساختاری برخوردار نبوده و با خود، تضاد و تناقض‌های در دسرافرین و مشکل‌سازی برای زندگی فردی و اجتماعی بزرایند.

انسان فرهیخته اما نوع دیگری از جهان‌بینی را می‌طلبد. او به دنبال نگاهی منظم‌تر، هم‌چسب‌تر و مستدل‌تر بر جهان است. آن چه «فرهیختگی»^{۱۳۸} می‌نامند، خود، برخاسته از این تلاش فکری منظم برای فهم پیچیدگی‌های عالم است.^{۱۳۹} در این جا، واژه‌ی «فرهیخته» دارای معنای برتری‌آفرین و ارزشی نیست، منظور کسی است که برای درک امور و پدیده‌ها، با تکیه بر خرد خویش، طرح پرسش و در جستجوی پاسخ، کنکاش و اندیشه کرده و از این طریق، یک دستگاه فکری منسجم، مستدل و کارآمد بنا می‌نهد.

وجود یک دستگاه فکری سامان‌یافته نسبت به مسائل به ما این امکان را می‌دهد که در رفتار و گفتارمان، نسبت به طبیعت، جامعه و انسان، نوعی «همنوایی»^{۱۴۰} و یکپارچگی برقرار باشد. به واسطه‌ی چنین جهان‌بینی‌ای، پندار، رفتار و گفتار ما، در موقعیت‌های مختلف، از «پایایی»^{۱۴۱} و «انسجام»^{۱۴۲} برخوردار و کمتر دچار تناقض، تضاد و آشوب می‌شود. انسان فرهیخته، به واسطه‌ی این هماهنگی فکری-رفتاری، دارای شخصیتی باثبات می‌شود که از او فردی قابل اعتماد و «قابل اتکاء»^{۱۴۳} می‌سازد؛ هم اعتماد به نفس دارد و هم دیگران می‌توانند روی یکپارچگی فکری و یکدستی رفتاری او حساب کنند.

جهان‌بینی، شخصیت و زندگی را ساختارمند می‌کند و به انسان یاری می‌دهد که پیوندی ریشه‌دار و «مانا»^{۱۴۴} با خود، دیگران و جهان داشته باشد. این، همان پیوندی است که،

¹³⁸ Cultivation / Enlightenment

¹³⁹ درباره‌ی روند روانشناختی و جامعه‌شناختی شکل‌گیری فرهیختگی نگاه کنید به کتابی دیگر از نویسنده تحت عنوان «روانشناسی اجتماعی/ استبدادزدگی (پژوهش روانشناختی-جامعه‌شناختی بر چیستی نافرهیختگی اجتماعی) - ۱۳۸۹».

¹⁴⁰ Harmony

¹⁴¹ Consistency

¹⁴² Coherence

¹⁴³ Reliable

¹⁴⁴ Lasting

اگر با محتوایی غنی و عینی‌گرا شکل گیرد، زمینه‌ی رشد زندگی، شکوفایی انسان و آسایش موجودات مرتبط با او را فراهم می‌کند.

جهان بینی، فرد، جامعه

همان طور که فرد فرد انسان‌ها، نیازمند یک «جهان‌بینی» یا چیزی شبیه به آن هستند، جوامع بشری نیز به آن احتیاج دارند تا خط کلی حرکت و نظام‌بندی زندگی خود را به واسطه‌ی آن، سمت و جهت بخشند. جهان‌بینی یک جامعه، بر خلاف تصور برخی، برآیند جهان‌بینی‌های فردی اعضای آن نیست؛ این یک نگاه مکانیکی به موضوع است که با ماهیت ارگانیک (زنده) جامعه قرابت ندارد. تاکید برخی از مکاتب اخلاقی یا روانشناختی بر اهمیت مطلق ترکیه‌ی فردی، برای دستیافت به یک جامعه‌ی خوب و عالی، برداشتی ساده‌انگارانه و سطحی‌گرایانه است. پیچیدگی فرایندهایی که از دل آن یک «روح جمعی»^{۱۴۵} یا یک «ذهن اجتماعی»^{۱۴۶} ساخته و پرداخته می‌شود بسیار فراتر از آن است که عده‌ای آدم‌های با اخلاق و رفتار خوب در کنار هم قرار گیرند و ما به یک جامعه‌ی «ایده آل» دست پیدا کنیم.

^{۱۴۵} «روح جمعی» (Collective spirit (En), Esprit collectif (Fr)) اشاره به ذهنیت عمومی مشترک اعضای یک اجتماع نسبت به مسائل مهم و اساسی مرتبط با حیات آن جامعه دارد. برای شناخت بیشتر از این مفهوم در جامعه‌شناسی مراجعه کنید به کارهای «موریس هالبواکس» (Maurice Halbwachs) جامعه‌شناس فرانسوی و از جمله، مقاله‌ای از وی تحت عنوان «آگاهی فردی و روح جمعی» (Conscience individuelle et esprit collectif) (۱۹۳۹). با وجود آن که وجه قابل مشاهده‌ی این روح جمعی بیشتر در رفتارهای فردی بازتاب می‌یابد اما در عین حال، این پدیده، قابل تقلیل به جمع مکانیکی رفتارهای فردی اعضای جامعه نیست. رابطه‌ی فرد و جامعه زنده و پویا و متقابل است. هر آن چه فرد می‌کند به طور مستقیم یا غیرمستقیم بر سرنوشت جامعه و هر آن چه در جامعه می‌گذرد، به نحو بلافاصله یا در درازمدت، بر آینده‌ی فرد تاثیر دارد. تردید نکنیم که همچنان که «کارل یونگ» (Carl Jung) (روانشناس سوئیسی، ۱۹۶۱-۱۸۷۵) اشاره دارد، حل هر مسئله‌ی فردی سبب راحتی حل یک معضل اجتماعی است. و البته عکس آن هم به راحتی قابل تصور است.

^{۱۴۶} Social mind (see also: deep social mind)

ما در این کار از همین ابتدا تلاش خود را، برای بناکردن یک زیربنای فلسفی نوین، در مسیری هدایت می‌کنیم که در آن، بیشتر از آن چه «قهرمان‌بازی»‌های^{۱۴۷} فردی تبلیغ و ترویج شده توسط علوم اجتماعی ساخته و پرداخته‌ی سرمایه‌داری مطرح باشد، واقع‌گرایی درونی فکر، سازماندهی گروهی اراده‌ی همگانی و کار برنامه‌ریزی شده‌ی جمعی در آن اهمیت یابد. بدیهی است که بازیگر این دگرسازی جمعی تمدن بشر، فرد است، اما فردی که در چارچوب تلاش منظم و هدفمند جمعی جاگیری و نقش خویش را در هماهنگی با سایرین و در تأمین کسب نتیجه و تضمین «کارآمدی» برای طرح مورد نظر پیدا می‌کند. این به معنای آن است که دستگاه فلسفی پیشنهادی در این کتاب، مبانی «شناخت‌شناسی»^{۱۴۸} و «روش‌شناختی»^{۱۴۹} خود را، به طور هدفمند و فکر شده، گزینش می‌کند؛ چشم بسته و کورکورانه و براساس عادت‌های کلیشه‌ای آکادمیک، خود را به سوی نتیجه‌گیری‌های پرطمطراق نازای نظری و تئوری‌بافی‌های فاقد عمل نمی‌کشانند. مقصود ما بحث زیبایی‌انتزاعی نیست، هدف ما، تغییر عملی جهان است و در این راه «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» را به گونه‌ای بنا می‌کنیم که، ضمن حفظ خصلت «عینیت‌گرایی»^{۱۵۰} خویش، در هیچ کجا، جنبه‌ی مهم «کارکردگرایانه»^{۱۵۱} خود را فراموش نکند. اگر فرد یا جامعه‌ای به جهان‌بینی تغییر نیاز دارد می‌تواند این جهان‌بینی را از طرق مختلف به دست آورد.

ساختمان جهان‌بینی

جهان‌بینی را، در شکل بناشده و منظم آن، می‌توان از سه راه به دست آورد:

- (۱) از طریق پژوهش و اندیشه‌ورزی،
- (۲) با نسخه‌برداری مستقیم از یک ایدئولوژی،
- (۳) یا ترکیبی از این دو.

¹⁴⁷ Heroism

¹⁴⁸ Epistemological

¹⁴⁹ Methodological

¹⁵⁰ Objectivity

¹⁵¹ Functional

روش مورد سفارش ما در این کتاب، روش نخست است: بناکردن یک «جهان‌بینی» از طریق پژوهش و اندیشه‌ورزی. این به معنی پرهیز عمدی و فکرشده از بهره‌بردن از روش دوم یا همان نسخه‌برداری مستقیم از یک ایدئولوژی است. چرا که، همان طور که در فصل اول بخش نخست کتاب توضیح خواهیم داد، این ایدئولوژی‌ها امتحان خود را پس داده‌اند و بنا به دلایلی که در آن جا توضیح خواهیم داد، در مأموریت خویش، که مهیاسازی زندگی بهتری برای بشر بود، با ناکامی مواجه شدند. به همین دلیل نیز، روش سوم نیز از نظر ما مناسب نیست، زیرا که می‌تواند با خود، نشان و اثری از برخی ایدئولوژی‌های «وامانده»^{۱۵۲} داشته باشد.

به این ترتیب ما روش نخست را، که تکیه بر کنکاش و تحقیق دارد، ترجیح می‌دهیم. به همین دلیل نیز، کتاب اختصاص دارد به ارائه‌ی نتایج پژوهش و کار نظریه‌پردازی پیرامون موضوع «بی‌نهایت» که محور اصلی فهم جهان و کانال مناسب تأثیرگذاری بر آن تشخیص داده شده است. توضیح چرایی و چگونگی رسیدن به این تشخیص، بدنه‌ی اصلی بخش‌ها و فصول کتاب را تشکیل می‌دهد. هدف ما این است که، اگر به تولید یک جهان‌بینی جدید برای ایجاد محور مشترک نظری در جامعه‌ی بشری دست می‌زنیم، چند ویژگی در آن رعایت شده باشد:

۱. عینی‌گرا باشد. یعنی منطبق با واقعیت جهان و پدیده‌های هستی باشد و از هرگونه رویاپردازی و گذر به ماورای «ماده» پرهیز جدی کند.
۲. مستند باشد. یعنی در جستجوی شواهد و دلایلی باشد که انطباق مباحث نظری آن با واقعیت عینی را به خوبی نشان دهد. از دل چنین مستنداتی است که قرار است ایده‌های اصلی تأثیرگذاری بر شرایط مادی جهان و هستی استخراج شود.
۳. روشمند باشد. یعنی راه تعریف‌شده، تجربه شده و تدوین‌یافته‌ای را برای جستجوی حقیقت منطبق بر واقعیت مورد استفاده قرار دهد. از هرگونه فی‌البداهه سازی و سرهم بندی نظری پرهیز کند و با تکیه بر «روش شناخت علمی»، پایه‌های

مفاهیم خویش را بر آن چه در بیرون از ذهن در هستی بیکران در جریان است مستقر سازد.

۴. عمل‌محور باشد. یعنی برای تغییر جهان مفید باشد نه فقط برای تفسیر جهان. در فراز و نشیب‌های مفاهیم درون خود، گرایش به سوی تبدیل‌تئوری به پروژه را داشته باشد. در هیچ کجایی از بحث‌های پیچیده‌ی انتزاعی خویش فراموش نکند که چگونه قرار است نظر را به عمل و نظریه را به طرح عملیاتی تبدیل کند.

۵. ساده و قابل فهم باشد. یک تئوری دقیق اما غامض به درد نمی‌خورد. تئوری باید قادر باشد، به زبانی ساده، خود را قابل فهم سازد تا بتوان از آن به عنوان مواد و مصالح ساختن یک جهان‌بینی عمل‌گرا استفاده کرد. بنابراین، حتی اگر پردازش نظریه سخت و پیچیده است، ارائه و فهم آن باید ساده و آسان باشند.^{۱۵۳}

ما بر آن بوده و هستیم که این نکات را در ساخت و پرداخت جهان‌بینی‌ای که قرار است به عنوان «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» مطرح شود رعایت کنیم. چگونگی این امر را توضیح خواهیم داد، اما قبل از آن، به تفکیک جهان‌بینی در حوزه‌ی فردی و در سپهر جمعی بپردازیم.^{۱۵۴}

جهان‌بینی برای جامعه

بنا به این که در مورد فرد یا جامعه صحبت می‌کنیم، توسل جستن به منابع و نهادهای مختلف برای پیروی از یکی از این سه طریق می‌تواند متفاوت باشد. به طور مثال، در سطح فردی، پژوهش و اندیشه‌ورزی کار هر کسی نیست. این امید کاذبی است که تصور

^{۱۵۳} خواننده در ادامه‌ی قرائت این کتاب درخواهد یافت که نگارنده، در این راستا، تا چه حد تلاش کرده است تا موضوعات پیچیده را به سمت ارائه‌ای ساده هل دهد. برای این منظور، در برخی مواقع، توضیحات مطلب غامض تا مرز «بدیهی» بودن کشانده شده و به ویژه، هر جا که فرصت به دست آمده است، از تکرار و بازتکرار برخی نکات کلیدی کوتاهی نشده است. با این همه، به طور قطع، جای کار برای ساده‌سازی بیشتر نیز وجود دارد.

^{۱۵۴} برای درک بهتری از توانایی تبدیل «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» به یک «جهان‌بینی» و جایگزین ایدئولوژی در معنای سنتی خویش نگاه کنید به ضمیمه‌ی شماره‌ی (۵۰) تحت عنوان «درباره‌ی ظرفیت «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» در جایگزینی ایدئولوژی».

کنیم، در شرایط کنونی جهان مبتلا به بی‌سوادی، کم‌سوادی و بدسوادی، یکایک اعضای جامعه قادر خواهند بود برای خود یک جهان‌بینی مبتنی بر تحقیق و تفکر برپاسازند.^{۱۵۵} البته هستند افراد یا مکتب‌هایی که این را سفارش می‌کنند، اما این سفارشی است که، بدون در نظر گرفتن عوامل واقعی بسیار دیگر، در حد یک آرزوی کودکانه باقی می‌ماند. روش‌شناسی «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» - هم چنان که جلوتر خواهیم دید- با ارائه‌ی یک نگاه شبکه‌وار بر متغیرهای چندگانه‌ی دخیل بر شکل و محتوای یک پدیده، اجازه می‌دهد که بتوانیم از تک بُعدنگری و تک متغیربینی پدیده‌های مختلف، از جمله پدیده‌های اجتماعی، فاصله بگیریم.

در بخش سوم کتاب، ما در باره‌ی تفاوت کمی کار فردی و کار جمعی و فرق عظیم اثرات کیفی آن سخن می‌گوییم. اما این جا در مقدمه لازم است توضیح دهیم که ساختن یک جهان‌بینی جمعی کاریست دشوار، لیکن شدنی. در طول تاریخ، مذاهب و در بعضی از مقاطع تاریخ، ایدئولوژی‌ها، این مهم را شکل بخشیده و فکر و روح جمعی را در اختیار گرفته‌اند. اما می‌دانیم که این موارد با هدف سوارشدن بر گرده‌ی فکری اعضای جامعه بوده تا آنها را به صورت جمعی استثمار کرده و یا به جنگ برای منافع خود وادار سازند. به طور مثال، استقرار مسیحیت در اروپا و دیرتر، به راه انداختن جنگ‌های صلیبی و به تنور مرگ فرستادن میلیون‌ها نفر در این نبردها، استقرار اسلام در عربستان و آغاز تجاوز و تصرف کشورهای اطراف توسط اسلام‌آوردگان و یا، جنگ جهانی دوم و کشتن میلیون‌ها

^{۱۵۵} البته تردید نیست که عده‌ای همیشه قادر به این کار هستند، اما چه شماری؟ بی شک این تعداد محدود است و به همین دلیل نباید نسخه‌هایی پیچید که در آن، این واقعیت‌های آماری را فدای اعتلاگرایی رویاپرداز خویش کنیم. در این کتاب و در چارچوب استقرار نظریه‌ی «بی‌نهایت‌گرایی» به عنوان پایه‌ی یک جهان‌بینی اجتماعی تغییرگر، ما از بدیهیات جامعه‌شناختی سیر تحول یک جریان فکری در جامعه بهره برده‌ایم تا بتوانیم مسیر کاری مناسب برای استقرار این نظریه‌ی جدید را ارائه دهیم. یعنی، ضمن تاکید بر واقعیت محدودیت آماری کسانی که می‌توانند با مطالعه و فکر به نظریه‌ی «بی‌نهایت‌گرایی» باور بیاورند، توضیح می‌دهیم که این عده چگونه و با طی چه مسیری قادر خواهند بود این نظریه را به بستر یک تحول فکری عمومی تبدیل سازند. این موضوع به طور مفصل در فصول مختلف بخش سوم و نیز در ضمیمه‌های شماره‌ی (۴)، (۴۰)، (۴۲) و (۴۵) کتاب آمده است.

نفر توسط آلمانی که به وسیله‌ی ایدئولوژی نژادپرستانه‌ی نازیسم تسخیر شده بود و یا ایدئولوژی «صهیونیسم» و توان جنایت‌آفرینی دهشتناک آن.

پس، می‌توان برای جوامع نیز جهان‌بینی تدارک دید، اما پرسش اصلی این است: آیا می‌توان به جای جهان‌بینی منجر به مرگ و جنگ، یک جهان‌بینی سالم و سازنده به بشریت اهدا کرد؟ این، به هر روی، هدف «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» است که بتواند پایه‌های نظری چنین نوع از جهان‌بینی مثبت و «تعالی بخش»^{۱۵۶} را فراهم سازد. به همین دلیل، از همین ابتدا روشن می‌سازیم که تدارک و تدوین «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» با این قصد مشخص صورت می‌گیرد که دستمایه‌های لازم، روش‌شناسی مناسب، افق‌های چشم‌گیر و نیز، شرح کارهای فنی و سازوکارهای عملیاتی و رهنمودهای اجرایی برای تحقق این جهان‌بینی را تدارک ببندد.

این کتاب به دنبال آن نبوده است که یک جهان‌بینی حاضر و آماده را ارائه دهد، اما «فلسفه‌ی نظام‌مند» پیشنهادی‌یاً بهتر است با فروتنی بگوییم- نگاه فلسفی پیشنهاد شده در این کتاب، در واقع، فراهم آوردن مواد خام است برای بسترسازی بنای یک جهان‌بینی. در چارچوب یک دل‌مشغولی فردی، خواننده می‌تواند از ایده‌های این کتاب به عنوان دستمایه و منبع- در کنار منابع دیگر، برای برپاسازی گام به گام یک فهم سامان‌یافته از جهان-یا همان جهان‌بینی- استفاده کند. اما این کمتر موضوع کاری ماست تا تلاش جمعی برای ساختن یک جهان‌بینی اجتماعی.

این جاست که می‌بینیم تجهیز فردی به نگرش «بی‌نهایت‌گرا» قرار نیست که فقط اسباب تغییر نگاه شخصی ما نسبت به هستی را مهیا سازد، بلکه قرار است یک زیرساخت فکری را برای تولد بخشیدن به یک جریان اجتماعی فراهم آورد؛ جریانی که به دنبال تغییر رابطه‌ی بشریت با خود، جامعه، طبیعت و هستی خواهد بود. این بدیهی است که ما مدعی نیستیم در همین گام اول و با انتشار این کتاب به این هدف دست خواهیم یافت؛ این فقط یک شروع است، کاری که با فرد آغاز، اما به جمع ختم می‌شود. یعنی هر یک از ما می‌توانیم، در ساختن این جهان‌بینی اجتماعی، نقش‌آفرین باشیم؛ هم با کار فکری خود و هم

^{۱۵۶} بهینه‌سازی (Excellence)، والایی

با تلاش عملی خویش. با تلاش فردیی که وسواس خواهد داشت به کوشش جمعی موثر، جهت دار و هدفمند بگراید.

پس، روشن باشد که این کتاب، مدعی نیست که در همین چند صفحه، یک جهان بینی خاص را معرفی می‌کند و یا یک شبه ایدئولوژی پیشنهاد می‌دهد؛ کار ما در این جا تلاشی است برای برپاسازی پایه‌های یک فلسفه‌ی متفاوت به نام «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»، زمینه‌سازی برای تدوین یک «فلسفه‌ی نظام‌مند» و سپس، تدوین نظریه‌ای به نام «بی‌نهایت‌گرایی»؛ همه این ایده‌های فلسفی، در مراحل تکمیل شده و تکوین‌یافته‌ی خود، قرار است مواد و مصالح اولیه‌ی یک جهان‌بینی را فراهم آورد، یک جهان‌بینی مرکب از فلسفه و علم و البته، کارآمد و موثر، با هدف ساختن جهانی بهتر. مراحل که برای دستیابی به این جهان‌بینی ضروری بوده و قرار است به تدریج و در راستای یک مرحله‌بندی منطقی طی شود در نمودار زیر آمده است.



نگاهی داشته باشیم به این ملزومات در مراحل مختلف:

۱. فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی: به مثابه «زیربنای»^{۱۵۷} ساختمان جهان‌بینی است. این بخش از کار باز می‌گردد به تدوین یک فلسفه که بتواند با مقولات و مفاهیم کلی مندرج در خویش، وسیع‌ترین دید ممکن بر وجود، ماده، هستی، کیهان، جهان، طبیعت، جامعه و انسان را به ما بدهد.^{۱۵۸} امری که بتواند، با انتظام بخشیدن و ساختاربندی کردن این مقوله‌های عمومی، تصویری را به دست دهد که در آن، جایگاه و نیز پیوند هر یک از این عناصر در یک دستگاه تفهیمی گسترده مطرح

¹⁵⁷ Foundation

^{۱۵۸} یکایک این مفاهیم در «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» از تعریف خاص خود برخوردارند که به تدریج توضیح داده و ارائه می‌شوند. البته بر این نکته واقف هستیم که تمامی این تعاریف، نسبی و قابل تغییر و بهینه‌سازی هستند. هم چنین، برای یک جمع‌بندی نگاه کنید به ضمیمه‌ی شماره‌ی (۲) تحت عنوان «مقوله‌ها و مفاهیم در فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی».

باشد. این کاریست که ما در این کتاب به آن همت گماشته‌ایم. هم چرایی و ضرورت چنین فلسفه‌ای را توضیح داده‌ایم و هم درونمایه و دستگاه تحلیلی آن نسبت به تمامی مقوله‌های عمده‌ی فلسفه را. در نمودار زیر این مفاهیم اصلی را می‌بینیم که در طول کتاب آنها را بازکرده و جایگاه «بی‌نهایت» در آن را مشخص می‌کنیم.



پس، برای ساختن یک جهان‌بینی دارای خصلت اجتماعی و قابل استفاده در تغییر حیات بشری، لازم است که نخست تعریف و دید ما نسبت به این مقولات فلسفی مشخص باشد؛ نوع نگاه ما به هر یک از آنها باید تبیین شود و روابط متقابل میان این‌ها نیز روشن گردد. این موضوعی است که ما در بخش فلسفی کتاب و نیز ضمیمه‌های متعدد آن توسعه داده‌ایم؛ البته تردید نداریم که جای کار بیشتر و دراز مدت دارد تا این فلسفه تدقیق و تشریح شود.

۲. فلسفه‌ی نظام‌مند: در این بخش تعاریف مفاهیم فلسفی از حالت عمومی خارج شده و کاربرد معین پیدا می‌کنند. این جا مفاهیم باید مورد استفاده کاربردی قرار گیرند تا به واسطه‌ی آن بتوان به پرسش‌های عمده‌ای که برای ما، به عنوان انسان، و عضو جامعه مطرح است پاسخ دهیم:

a. پرسش‌هایی که هر یک از ما درباره‌ی «انسان» مطرح می‌کنیم:

- i. انسان کیست؟
 - ii. انسان چیست؟
 - iii. از کجا می‌آید؟
 - iv. به کجا می‌رود؟
 - v. چگونه باید زیست کند؟
 - vi. بر چه اساسی باید این گونه زیست کند؟ و...
- b. پرسش‌هایی که هر یک از ما درباره‌ی «زندگی» مطرح می‌کنیم:
- i. زندگی چیست؟
 - ii. آیا هدفی در خود دارد؟
 - iii. آیا چارچوب‌های قابل احترامی دارد؟
 - iv. تا چه حد باید تابع اراده و خواست ما و تا چه حد تحت تأثیر ارزش‌های جامعه باشد؟
- c. پرسش‌هایی که هر یک از ما درباره‌ی «جامعه» مطرح می‌سازیم:
- i. آیا جامعه حیات واقعی دارد؟
 - ii. آیا جامعه همان مجموع اعضای خود است یا امری فراتر؟
 - iii. آیا اعضای جامعه مسئولیتی در قبال آن دارند؟
 - iv. آیا جامعه هدف خاصی را دنبال می‌کند؟
 - v. آیا جامعه باید مسیر مشخصی را دنبال کند؟
- d. پرسش‌هایی که هر یک از ما درباره‌ی «طبیعت» مطرح می‌کنیم:
- i. آیا طبیعت دشمن انسان است؟
 - ii. آیا انسان جزئی از طبیعت است؟
 - iii. آیا انسان برتر از طبیعت است؟
 - iv. آیا انسان باید حیوانات را، مانند گیاهان، بخشی از طبیعت پنداشته و آن را در خدمت خود بگیرد؟

v. آیا انسان حق دارد حیوانات را بکشد و تبدیل به خوراک خود کند؟

vi. آیا انسان حق دارد با طبیعت هر آن کند که می‌خواهد؟

vii. آیا طبیعت قرار است در خدمت ما باشد یا ما در خدمت طبیعت؟ روابط آیا دو جانبه است؟

e. پرسش‌هایی که هر یک از ما درباره ی «جهان» مطرح می‌کنیم:

i. آیا جهان مادی است؟

ii. آیا ما در جهان منحصر به فردیم؟

iii. آیا ما باید جهان را تسخیر کنیم؟

iv. آیا ما باید به دنبال کشف جهان باشیم؟

v. اگر بلی، با چه هدفی؟ به چه منظوری؟

f. پرسش‌هایی که در مورد عالم (کیهان) مطرح می‌کنیم:

i. آیا عالم حد و مرزی دارد؟

ii. آیا منظوری از شکل‌یابی آن در کار بوده است؟

iii. آیا ما در عالم تنها هستیم؟

iv. آیا باید در جستجوی حیات موجوداتِ هوشمند دیگری در عالم باشیم؟

g. پرسش‌هایی که هر یک از ما درباره ی «هستی» داریم:

i. آیا هستی همان ماده است؟

ii. آیا هستی چقدر بزرگ است؟

iii. آیا ما محصول فکرشده‌ی هستی و یا پدید آمده از تصادف‌های درون آن هستیم؟

iv. آیا هستی را کسی آفریده است؟

v. آیا هستی آینده‌ی مشخصی را دنبال می‌کند؟

vi. آیا مسیری دارد؟

vii. آیا منظوری از پیدایش آن در کار بوده است؟

«فلسفه‌ی نظام‌مند» - که قرار است به این پرسش‌ها پاسخ دهد- نیازمندِ پردازش داده‌های مفهومی و نظری آن فلسفه‌ی عمومی است تا از طریق آن، جواب‌ها را تولید و ارائه دهد. ما در این کتاب، به این مهم نیز پرداخته‌ایم. یعنی پاره‌ای از پرسش‌های مطرح شده در «فلسفه‌ی نظام‌مند» را برای مبنای دستگاه فلسفی خود - که «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» است- مورد پردازش و پاسخگویی قرار داده‌ایم.

۳. نظریه‌ی «بی‌نهایت‌گرایی»: در این نظریه، مفهوم اصلی «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»، یعنی «بی‌نهایت»، محور قرار می‌گیرد تا مشخص سازد که آیا قادر است در سپهرهای مختلفی که بشر با آنها سروکار دارد به خدمت گرفته شود یا خیر. در این جا هدف این است که بدانیم آیا با ساختن دستگاه فلسفی («فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی») و نیز تدوین یک «فلسفه‌ی نظام‌مند» - یا دست کم پایه‌های آن-، می‌توانیم یک «نظریه‌ی کارآمد» را از آن بیرون بکشیم که برای تدوین «جهان‌بینی» جمعی به کار آید یا خیر. «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» باید قادر باشد که از پس چالش‌های زیر برآید:

- a. آیا می‌توان «بی‌نهایت» را در انسان جستجو کرد و به آن دست یافت؟ این امر چه تصویر و باوری را در ما نسبت به انسان تغییر خواهد داد؟
- b. آیا می‌توان «بی‌نهایت» را در جامعه جستجو کرد و به آن رسید؟ در این صورت، این دستیافت چه انگیزه و باوری را در مورد زندگی اجتماعی و نیز مسیر حرکت جامعه در ما شکل خواهد بخشید؟ این باور چه تاثیری بر جامعه و حیات فعلی و صورت‌بندی تاریخی آن خواهد داشت؟
- c. آیا می‌توان «بی‌نهایت» را در طبیعت جستجو کرد و یافت؟ این امر چگونه نگاه ما را نسبت به منابع و موجودات دارای حیات آن دگرگون خواهد ساخت؟ آیا مدیریت منابع طبیعی تابع این امر تغییر می‌کند؟ به چه سمت و سویی؟
- d. آیا می‌توان «بی‌نهایت» را در جهان و هستی جستجو کرد و یافت؟ اگر حضور بی‌نهایت اثبات شد، این چگونه بر رابطه‌ی ما با جهان تاثیر گذاشته

و آن را دگرگون خواهد کرد؟ این تغییر رابطه چه آینده‌ای برای ما تدارک خواهد دید؟

e. آیا می‌توان «بی‌نهایت» را در عالم (کیهان)، در هستی و در ماده یافت؟ این چگونه می‌تواند نگاه ما را بر «وجود» تغییر دهد و این تغییر چه نتایجی در روش تعامل با آن شکل خواهد بخشید؟ از چنین درک تازه‌ای، چه انسان، چه جامعه و چه تمدن نوینی ممکن است سر برآورد؟

بدین ترتیب نظریه‌ی «بی‌نهایت‌گرایی» محتوای لازم را آماده می‌سازد تا بتوان از دل آن، یک «جهان‌بینی» - یعنی نگاه آماده برای به‌کارگیری در تعامل مشخص با واقعیت مشخص - بیرون کشید؛ ممکن است برخی این را «ایدئولوژی» بنامند.^{۱۵۹} «جهان‌بینی» به مثابه نوعی دستورالعمل است که به فرد در زندگی شخصی و به جامعه در حیات تاریخی و جمعی، اجازه‌ی انتخاب مسیر و سمت حرکت می‌دهد. جهان‌بینی، ابزار معنا بخشی به زندگی و شاخص‌گذاری رفتار فردی و اجتماعی است. به واسطه‌ی جهان‌بینی است که می‌توان برداشت‌های مشترک همگانی نسبت به انسان، جامعه، طبیعت و جهان به وجود آورد و از این اشتراک بهره برد و با توان و قدرت جمع، سرنوشت تاریخی انسان را تغییر داد.

در سه بخش این کتاب، مطالبی ارائه می‌شود تا مبنایی برای کار ساختن جهان‌بینی باشد. تکمیل محتوای ارائه شده، برای آن که سرانجام یک «جهان‌بینی» کارآمد را تحقق بخشد، البته نیاز به کار و زمان بسیار بیشتر دارد. اما هر وقت که بتوانیم یک «جهان‌بینی» مبتنی بر نظریه‌ی «بی‌نهایت‌گرایی» داشته باشیم، قادر خواهیم بود آن را به عنوان یک دستگاه فکری پویا برای تحول بخشی به جامعه پیشنهاد دهیم؛ این جاست که اگر مراحل و مسیر رسیدن به آن نقطه خوب طی شده باشد قادر خواهیم بود آن «جهان‌بینی» کارآمد و مفید را تبدیل به افق مشترک برای تحول تمدن بشری کنیم.

^{۱۵۹} در این باره نگاه کنید به ضمیمه‌ی شماره‌ی (۵۰) تحت عنوان: «درباره‌ی ظرفیت «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» در جایگزینی ایدئولوژی».

این کتاب، یک نوع برداشت از سه موضوع «هستی»،^{۱۶۰} «جامعه» و «انسان» را بیان می‌دارد، بدون آن که اصراری داشته باشد، در چارچوب این کار، نام جهان‌بینی یا ایدئولوژی بر آن سوار کند. البته تردید نیست که از رابطه‌ی متقابل بین نوع نگاه «بی‌نهایت‌گرا» به این سه موضوع، پایه‌های یک جهان‌بینی شکل می‌گیرد و می‌تواند، در زندگی فردی و جمعی، به کار آید. اگر این کتاب بتواند در ساختن آگاهی، یا همان «قدرت تشخیص درست منافع جمعی»، به عنوان ساکن زمین و شهروند جامعه‌ی بشری، مورد استفاده‌ی خوانندگان واقع شود، نویسنده به منظور خود دست یافته است. ادامه‌ی کار، تا برپایی یک جهان‌بینی ساختارمند و موثر، مسیری است طولانی و حاصل کار منظم، پیوسته و برخاسته از اراده و خرد جمعی، در بازه‌های کم یا بیش طولانی.

*

پس، این نوشتار،

- با این پیش‌فرض آغاز می‌کند که، مشکلات مهم و بحران‌های خطرناکِ امروزی در حال افزایش هستند و لازم است برای آنها اقدامی جدی و ریشه‌ای صورت گیرد.
- برای این منظور، باید آگاهی، یعنی قدرت تشخیص درست منافع جمعی، میان ساکنان کره‌ی در خطر زمین و عضو جامعه‌ی گرفتار بشری، شکل گیرد.
- برای شکل‌گیری آگاهی، باید یک چارچوب نظری منسجم داشته باشیم که، نوع نگاه ما به هستی، به جامعه و به انسان را ترسیم کند. این چارچوب دارای یکپارچگی را می‌توان «جهان‌بینی» نامید.

^{۱۶۰} در سراسر کتاب، واژه‌ی «هستی» (Universe) به معنای بخشی از «وجود» (Existence) است که دارای «عینیت» (objectivity) «مادی» (material) می‌باشد. بخش شناخته‌شده‌ی هستی را «کیهان» یا «عالم» (cosmos) می‌نامیم. درباره‌ی این تعاریف مراجعه کنید به ضمیمه‌ی شماره‌ی (۲) تحت عنوان «مقوله‌ها و مفاهیم در فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی».

- هر جهان‌بینی، به عنوان زیربنا، نیاز به یک نظریه‌ی فلسفی دارد تا رابطه‌ی با هستی، بشریت و خویش را پیریزی کند. «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»، پایه‌ی «فلسفه‌ی نظام‌مند» برای پاسخ به پرسش‌ها و «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» بِن‌مایه‌ی محتوایی و نظری برای بنای این جهان‌بینی است.
- در این کتاب، «بی‌نهایت‌گرایی» به عنوان یک جریان فلسفی، فکری و اجتماعی سازنده‌ی جهان‌بینی تغییر، تدوین و پیشنهاد شده است.

این که کتاب چگونه این مهم را صورت می‌دهد با قرائت تمامی بخش‌ها، فصول و ضمیمه‌هاست که می‌توان ایده‌ای در مورد گستردگی و در عین حال، انسجام روش‌شناختی و همبستگی استدلالی مطرح شده به دست آورد. اما همان‌طور که در پیشگفتار، ساختار کتاب را معرفی کردیم، این جا نیز، در راستای درک نقش و محتوای هر بخش در مسیر تولید مواد و مصالح ساختن «جهان‌بینی»، بار دیگر، این ساختار را به اختصار معرفی می‌کنیم.^{۱۶۱}

*

در کتاب حاضر سه بخش، در قالب دوازده فصل و نیز قسمت مکمل، در جلد دوم، شامل شصت و شش «ضمیمه»، در نظر گرفته شده است:

در بخش نخست -که به آسیب‌شناسی وضعیت و خیم جهان امروز می‌پردازد- توضیح می‌دهیم که چرا به موقعیت فاجعه‌بار کنونی رسیده‌ایم. البته در این فصل، شرح و بسط جزئیات رخدادها، تاریخ تاسف‌بار بشر و روایت مفصل تحولات را نخواهیم داشت. این وجه توصیفی و تشریحی در کتاب‌های فراوان دیگر، در قالب‌های تحلیلی، وقایع‌نگاری و یا تاریخ‌نگاری تفسیری آمده است. هدف ما، یک «آسیب‌شناسی تحلیلی»^{۱۶۲} از

^{۱۶۱} نگارنده، به عمد، و در جای‌جای کتاب تلاش کرده است که، با معرفی ایده‌های اصلی «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی»، این امکان را فراهم کند که خواننده بتواند بارها و بارها با ارائه‌ای متفاوت از بحث‌های اساسی نظریه آشنا شود و در عین حال، انسجام ایده‌ها را در شکل‌های مختلف ببیند. این امر اطمینان می‌دهد که ساختمان «بی‌نهایت‌گرایی» از قوام مستدل برخوردار است و قادر است پیچیدگی‌های مندرج در «بی‌نهایت‌شناسی» را در قالب گزاره‌هایی ساده و قابل بازتولید به خدمت گیرد.

^{۱۶۲} Analytical pathology

چارچوب‌های کلی تحول تاریخ بشر است. پیش‌فرض ما در بخش نخست این خواهد بود که ایراد اصلی تاریخ بشر، «نگاه غلط فلسفی» او برجها ن بوده است. یک نگاه فلسفی ذهن‌ساخته که، در ایدئولوژی‌های مختلف و حتی «متضاد»^{۱۶۳} تاریخ بشر، به طور مشترک، به چشم می‌خورد و بشریت را به این شرایط تاسف‌بار دچار کرده است.

آسیب‌شناسی ما این فرضیه را زمینه‌سازی می‌کند که یک نگاه فلسفی عمومی «غیرواقع‌گرا»^{۱۶۴} انسان را -از همان ابتدای تاریخ- به یک مسیر تحول نادرست انداخته و رابطه‌ی انسان با خود، زندگی، جامعه، طبیعت، جهان و هستی را به دست‌اندازی پرآسیب کشیده است. از آن زمان، بشریت، در این راه ناصحیح، هزینه‌ی بسیار داده و می‌دهد، رنج فراوان کشیده و می‌کشد و به زجر و قتل و غارت مکرر یکدیگر مشغول بوده و است. او برای عادی‌سازی این دید غیرعادی بر هستی به صد و یک ابزار فکری و فرهنگی توسل جسته و با اختراع خدایان و مذاهب و ایدئولوژی‌های متعدد تلاش کرده انسانی را که به واسطه‌ی توان مغزش «بی‌نهایت‌جو» بوده است در چنبره‌ی بسته‌ای از نهایت‌ها و ترس‌ها و نگرانی‌های ناشی از آن اسیر سازد. اسارتی به قیمت انحطاط و درج‌زدن تاریخ بشر و از دست رفتن فرصت‌های متعدد برای صعود وجودی او.

گمان ما این است که، تا زمانی که سمت و جهت نادرست فلسفی این جاده‌ی به اصطلاح تمدن آدمی تصحیح نشود، گذر زمان، به خودی خود، سبب توقف حرکت بشریت به سوی فاجعه و «خودمحوسازی»^{۱۶۵} نخواهد شد. به عبارت ساده‌تر و در یک منطق بدیهی علت و معلولی، رویکرد ما این است که، تصحیح مسیر غلط حرکت تاریخ انسان، بدون تغییر نگاه فلسفی حاکم بر آن، ناممکن خواهد بود. به همین خاطر، پیشنهاد ما این است که بیاییم و فلسفه‌ی نادرستی را که -قرنهاست- زیربنای خط تاریخی آسیب‌رسان به بشریت بوده است، شناسایی و بعد، تصحیح کنیم. اما آیا برای این منظور، جایگزینی هم داریم؟ آیا راه‌حلی وجود دارد تا سرانجام، در این قرن بیست و یکم و دهمین هزاره‌ی حیات تاریخنم

¹⁶³ Contradictory

¹⁶⁴ Unrealistic / Not realistic

¹⁶⁵ Self-annihilation

انسان اندیشه ورز، از دوران خامی فکری بشر بیرون آیم و به دوران بلوغ فکری او پا گذاریم؟

بخش دوم کتاب اختصاص دارد به معرفی این جایگزین و راحل، در قالب یک فلسفه‌ی جدید. در این بخش، تلاش بر این بوده است که پاسخ از قبل آماده تحویل ندهیم. بلکه بر عکس، با راستی‌آزمایی یک فرضیه که از بطنِ باور نادرست فلسفی انسان در ابتدای تاریخ خود بیرون آمده است، به ملاقاتِ واقعیتِ عینی طبیعت و جهان و هستی رویم و پاسخ خویش را از دل آن بیرون کشیم. به این ترتیب در این کنکاش مادمحور و روشمند است که یک نگاه تازه به تدریج شکل می‌گیرد.

این نگاه فلسفی، خط بطلانی بر باورهای پایه‌ای بشر، در موردِ طبیعت، جامعه و انسان می‌کشد. در دو فصل آن بخش از کتاب، ما پایه‌های نظری و ابتدایی و دست‌مایه‌های اولیه‌ی یک «فلسفه‌ی نظام‌مند»^{۱۶۶} جدید را مطرح می‌کنیم که -به زعم نگارنده^{۱۶۷} و تنها اگر از «روایی»^{۱۶۸} و «پایایی»^{۱۶۹} برخوردار باشد- می‌تواند ما را از گردابِ نظری و باتلاقِ مادی که در آن دست و پا می‌زنیم و هر قرن به پایین‌تر می‌رویم، بیرون آورد.

¹⁶⁶ Systematic philosophy

^{۱۶۷} دقت داشته باشیم که در این جا نگارنده خود را در مقام آفریننده‌ی این فلسفه نمی‌بیند، بلکه خویش را یک کارگر فکری می‌داند که مواد و مصالح حاصل کار بسیاری را با دقت و حوصله کنار هم می‌چیند تا از آن، بنای نظریه‌ی فلسفی نوینی را بیرون کشد. این که این بنا، اصول مهندسی فلسفه و علم را رعایت کرده است و به آسانی در مصاف با نقد و انتقاد و آزمایش نمی‌ریزد و نمی‌پاشد تابع چالش‌هایی است که این کتاب و «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» با آن مواجه خواهد شد و باید پاسخ‌گوی آن‌ها باشد. اما باز هم یادآور می‌شویم که هدف ما از تدوین و ارائه‌ی «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» بیشتر از آن چه اثبات درستی آن بوده باشد، برانگیختن کنجکاوی پیرامون شانس احتمالی یافتن منابعِ بیکران در هستی برای تکوین و تکامل بی پایان مادی و معنوی انسان بوده است و بس.

^{۱۶۸} روایی یا اعتبار (Validity) عبارت است از توانایی استدلال یا ابزارِ سنجش برای دربرگیرندگی و بیانِ دقیقِ خصوصیات و ویژگی‌های یک پدیده. اعتبارِ محتوایی و بازنمایی واقعیتِ پدیده در این چارچوب سنجیده می‌شود.

^{۱۶۹} پایایی یا اعتماد (Reliability) یعنی نتایج استدلال یا سنجش یک پدیده در شرایط کمابیش یکسان بتواند به نتایج مشابه یا همگون دست یابد. ما هم چنین «پایایی» را معادل consistency

این فلسفه‌ی- شاید جدید- در عین حال که اصول ساده‌ای را داراست، پایه‌های نظری «پیچیده»^{۱۷۰} را با خود به همراه دارد؛ به همین خاطر، نگارنده، در فصول بخش دوم و نیز در ضمیمه‌های متعدد کتاب، به طور کمابیش مشروح، به معرفی مقولات و مفاهیم این فلسفه پرداخته و تلاش کرده آنها را، به روشن‌ترین طریق ممکن و تا حد امکان مستند، حتی با تکرار چندباره‌ی نکات کلیدی، شرح دهد.^{۱۷۱} هدف دو فصل بخش دوم و نیز ضمیمه‌های مرتبط، این است که ببینیم آیا «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» می‌تواند به یاری ما بیاید تا با درک و دریافتی متفاوت از جهان، مجهز به ابزار نظری برای دگرسازی بنیادین و بیکران آن شویم یا خیر. هدف ما این بوده که نشان دهیم چگونه فلسفه‌ی مورد بحث، به طور بالقوه و در صورت عمل‌گرایی هدفمند به صورت بالفعل، قادر خواهد بود قدرت عملیاتی برای تغییر دنیای مادی را در برداشته باشد. به همین دلیل، به طور مشروح به سراغ جزییات فنی و سازوکارهای ماده رفته‌ایم؛ به زعم برخی، شاید «بیش از حد» و به نظر بعضی دیگر، شاید «نه به اندازه‌ی کافی». هدف آن بوده که در راستای بناسازی یک جهان‌بینی کارآمد، این لایه‌ای‌ترین بخش ساختمان آن، یعنی زیربنای فلسفی، به اندازه‌ی کافی غنی و قوی باشد. البته که این کاریست وسیع و درازمدت،^{۱۷۲} اما خواننده در این کتاب شروع و شمه‌ای از آن را خواهد یافت.

مورد استفاده قرار داده‌ایم. منظور، یکدستی نوع برخورد با پدیده در سیر بررسی آن و عدم تغییر مبناهای سنجش و اندازه‌گیری و واری در طول کار است.

170 Complex

^{۱۷۱} در بخشی نتیجه‌گیری، نویسنده روایت ساده‌تر و خلاصه‌تری از این بخش را ارائه داده است که می‌تواند جایگزینی برای قرائت کل بخش دوم باشد. هم چنین در ضمیمه‌ی شماره‌ی (۱۵) تحت عنوان «مطالعه‌ی مقایسه‌ای دو دستگاه فلسفی» به سنجش همروایی «فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» با یک روایت سنتی از «فلسفه‌ی علمی» پرداخته‌ایم تا فرصت دیگری باشد برای سنجش اعتبار عمومی یا موردی استدلال‌های فلسفی فصول بخش دوم کتاب و یا برخی از ضمیمه‌ها مانند ضمیمه‌ی شماره‌ی (۲۳) تحت عنوان «انطباق فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی با نظریه‌های نوین علمی» و نیز ضمیمه‌ی شماره‌ی (۳۹) تحت عنوان «پیوند فلسفه و علم» و ضمیمه‌ی شماره‌ی (۲۲) با عنوان «در مورد قابلیت‌های فلسفه‌ی بی‌نهایت‌گرایی».

^{۱۷۲} علیرغم تمام شرح و بسط ارائه شده در مورد مباحث پایه‌ای «بی‌نهایت‌شناسی»، نگارنده بارها در طول کتاب تکرار کرده و این جا نیز می‌گوید که کل مطالب این چند صد صفحه، یک هزارم یک قطره

در بخش سوم به وجه کاربردی این فلسفه می‌پردازیم. به این که، حال که آسیب و درد را شناخته‌ایم و نیز راه درمان آن را در قالب کلیات یک «فلسفه‌ی نظام‌مند» متفاوت پیشنهاد داده‌ایم، چگونه باید مسیر جایگزینی را هموار کنیم و وجوه اجرایی آن را تدارک ببینیم؛ چگونه عمل کنیم تا از طراحی نظری راحل، به پروژه‌ی اجرایی آن دست یابیم. به همین خاطر، در فصل‌های چندگانه‌ی بخش سوم، روش عملیاتی ساختن و پیاده‌کردن این فلسفه در زندگی قرن بیست و یکم را در قالب «نظریه‌ی بی‌نهایت‌گرایی» توضیح داده و راهکارهای مشخص بر خاسته از این نظریه، به عنوان یک پتانسیل همگانی حرکت‌آفرین را تشریح می‌کنیم. چگونه باید -بر مبنای «بی‌نهایت‌گرایی» یک جریان فکری به راه بیاندازیم و بعد، آن را در جامعه گسترش دهیم؟ چگونه می‌توان به نحوی عمل کرد که، در یک مقطعی، این نظریه‌ی فلسفی، به یک جریان اجتماعی و فرهنگی تبدیل و منشاء تغییراتی تدریجی، اما مهم، در عرصه‌های اقتصاد و سیاست و به طور عام، در زندگی معاصر بشری شود.

این البته شاید ادعایی بزرگ به نظر برسد، اما در طول کتاب، خواننده به ایده‌هایی برخورد خواهد کرد که نویسنده امیدوار است، در ذهن او، زاینده‌ی جرقه‌های خلاقیت و جسارت فکری لازم برای باور به ممکن بودن آرمان ساختن جهانی بهتر شود. به هر روی، این وظیفه‌ی روشنفکر است که قدری -نه خیلی- جلوتر از جامعه حرکت کند تا، با بازکردن افق‌های نظری لازم، انگیزه‌ی حرکت‌های عملی ممکن را برای سایرین پدید آورد. و سرانجام، در بخش نتیجه‌گیری، یک جمع‌بندی و فرمول‌بندی ایده‌های عمده از مباحث اصلی کتاب را ارائه داده‌ایم. کسانی که حوصله‌ی خواندن متن مشروح و مفصل کتاب را ندارند، کافیت به این بخش مراجعه کنند و جمع‌بندی و نتیجه‌گیری را بخوانند. بعدها همیشه فرصت خواهد بود که به اصل متن مراجعه و روایت مشروح نکاتی که مهم به نظر رسیده است را دنبال کنند.

از اقیانوس مطالبی است که باید در مورد «بی‌نهایت» بدانیم تا قادر به بهره‌برداری بی‌مرز و بی‌پایان از آن شویم.

